

کنکاش شرطیت اذن ولی در ازدواج دختر باکره رشیده مطابق با دیدگاه فقه امامیه

علی احمد متقی - نوری (افغانستان)^۱، حامد خالقی ولامدهی (ایران)^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۳

چکیده

ازدواج یا همان پیوند زناشویی میان زن و مرد از اموری است که در دین اسلام و از جانب ائمه معصومین علیهم السلام تأکید شده است؛ لذا به گونه‌ای گسترده در مباحث فقهی مطرح شده است. یکی از فروعات مطرح شده در مورد این مسئله، شرطیت اذن ولی در ازدواج دختر باکره رشیده است که بحث راجع به آن بخاطر برگشت به مسئله حقوق و آزادی زن حائز اهمیت است. مقاله حاضر با در نظر داشتن این مسئله، به بررسی پاسخی برای این پرسش پرداخته است که آیا از نظر فقه امامیه، اذن ولی در ازدواج دختر باکره رشیده شرطیت دارد؟ به نظر می‌رسد، دیدگاه فقه امامیه راجع به این مسئله از نگاه تفصیل و از نظر عنوان اولی و ثانوی است. بر این اساس، در این مقاله تلاش شد با ارائه نوعی نوآوری در تقسیمات انواع اقوال راجع به مسئله پژوهش، مخاطب را به گونه‌ای شفاف متوجه حکم نمود و برای نیل به این هدف از روش تحقیق کیفی از نوع توصیفی استفاده شد. یافته‌های پژوهش نشان داد که در ازدواج دختر باکره رشیده با توجه به عنوان اولی، اذن ولی شرط نیست؛ اما با توجه به شرایط عصر و عنوان ثانوی، اذن ولی به عنوان شرط انضمامی شرط است.

واژگان کلیدی: ازدواج دختر باکره رشیده، شرطیت اذن ولی، فقه امامیه

۱. دانشجوی کارشناسی گروه فقه و اصول، دانشکده فقه اسلامی، جامعة المصطفی صلی الله علیه و آله العالمية، دانشگاه مجازی المصطفی صلی الله علیه و آله، قم، ایران، و طلبه سطح سوم حوزه علمیه، کابل، افغانستان، a163n266@gmail.com (نویسنده مسئول)

۲. مدرس گروه فقه و اصول، دانشکده فقه خانواده، جامعة المصطفی صلی الله علیه و آله العالمية، دانشگاه مجازی المصطفی صلی الله علیه و آله، قم، ایران، Velamdehi@iran.ir

مقدمه

ازدواج و نکاح که همان پیوند زناشویی بین زن و مرد است؛ یکی از موضوعات مورد تأکید اسلام است؛ به گونه‌ای که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله آن را سنت خود معرفی نموده و سرباز زننده از آن را شخص بیگانه از خود معرفی نموده است؛ لذا این مسئله از مبتلا به‌ترین امور جاری در زندگی همه انسان‌ها است.

شرایط، احکام و فروع متعددی راجع به مسئله ازدواج مطرح است که محققین و پژوهشگران از جهات گوناگون و عرصه‌های فقهی، روان‌شناختی، تأثیر اجتماعی و... به بررسی آن پرداخته‌اند که یکی از فروع مطرح آن، مسئله شرطیت یا عدم شرطیت اذن ولی در مورد دختر باکره رشیده است که بخش عمده ازدواج‌ها در این سن از زندگی صورت می‌گیرد و با توجه به اختلاف جوامع از حیث فرهنگ، باور، اعتقادات، رنگ آن جامعه را به خود می‌گیرد.

علت اهمیت یافتن این مسئله از آن روست که برخی جوامع هستند که دختر در چنین سنی اختیاری برای انتخاب ندارد و هر آن‌چه پدر و مادر و اقارب راجع به او و ازدواجش تصمیم گرفتند، ناگزیر باید بپذیرد و حق انتخاب و اعتراض ندارد؛ نظیر آن‌چه در مناطق گسترده‌ای از سرزمین افغانستان وجود دارد و همین مطلب، آمار فرار دختران در جامعه افغانستانی را به گونه سرسام‌آوری بالا برده است. در نقطه مقابل این افراط، رویکرد دیگری وجود دارد که ازدواج را به یک مسئله شخصی تقلیل می‌دهد که صرفاً حق انتخاب با دختر است و غیر از او کسی دیگر حق ارائه نظر ندارد. این دو رویکرد و رویکرد سوم که متعلق به دین الهی است که رویکردی همه‌جانبه دارد، امروزه با بحثی مهم ممزوج شده که حقوق زن نامیده می‌شود و عدم استقلال انحصاری دختر را نقض حق او می‌دانند.

با توجه به این اهمیت، ضروری است راجع به مسئله این تحقیق در سایه منابع فقهی، پژوهشی صورت گیرد تا دانسته شود که آیا اذن ولی در ازدواج دختر باکره رشیده شرطیت دارد؟ بر این اساس، در پژوهش حاضر با ارائه دسته‌بندی متفاوت از پژوهش‌های انجام شده و بیان چند حکم مبتلا به سعی می‌شود در تبیین مسئله اقدام شود.

از حیث روش‌شناسی نیز این پژوهش به روش توصیفی انجام شده است که تلاش می‌شود به اثبات نقش مشترک ولی و دختر باکره رشیده در ازدواج پرداخته شود؛ هم‌چنین پی‌جویی این مطلب که ولایت پدر و جد پدری در عرض هم قرار گرفته و ازدواج بدون اذن ولی توسط باکره، ازدواج فضولی محسوب می‌شود؛ چرا که موقوف به اجازه ولی است.

مبانی نظری پژوهش

به منظور تبیین بهتر مسئله، به بررسی چند کلیدواژه اصلی پژوهش پرداخته می‌شود:

- «شرط» در لغت عبارت است از الزام و تعلیق چیزی به چیز دیگر (قرشی بنایی، ۱۴۱۲، ج ۴: ۱۵) و در اصطلاح فقهی عبارت است از «تعلیق شیء بشیء بحيث إذا وجد الأول وجد الثاني»؛ وابستگی و تعلیق یک شیء به شیء دیگر به گونه‌ای که هر گاه اولی محقق گردد، دومی نیز محقق می‌گردد. (عاملی، ۱۴۱۳: ۱۱۵) در این مقاله، مراد از شرطیت و شرط توقف احد الامرین به دیگری است؛ به گونه‌ای که بدون آن دیگری، اولی صحیح نباشد.
- «اذن» در لغت به معنای اجازه، اراده، اعلام، اطاعت و علم به کار رفته است (قرشی بنایی، ۱۴۱۲، ج ۱: ۵۶) و در اصطلاح فقهی عبارت است از اعلام رخصت در چیزی. (سعدی، ۱۴۰۸: ۱۹) اذن پیش از تصرف و انجام کار است؛ اما اجازه به بعد از تصرف و انجام کار اطلاق می‌گردد. (هاشمی شاهرودی، ۱۳۹۵، ج ۱: ۳۳۱)
- «ولی» در لغت به معنای سرپرست و اداره‌کننده امر است (قرشی بنایی، ۱۴۱۲، ج ۷: ۲۴۷) و در اصطلاح فقهی نیز کسی است که متولی و عهده‌دار امر انسان می‌گردد و شئون انسان را اقامه می‌کند. (عبدالمنعم، ۱۴۱۹، ج ۳: ۵۰۲) مراد از «ولی» در پژوهش حاضر، همان متولی و عهده‌دار امر نکاح است.

- «ازدواج» در لغت به معنای زناشویی است و در اصطلاح عبارت است از همسر گرفتن مرد یا زن که به سبب عقد ازدواج همراه با شرایط آن تحقق می‌یابد. (مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۱: ۳۶۳)
- «باکره» یا «بکر» در لغت به معنای دوشیزه است؛ اما در اصطلاح فقها محل اختلاف است و چهار احتمال مطرح است: داشتن پرده دختری، عدم زوال پرده دختری با آمیزش از راه مشروع یا نامشروع، عدم زوال پرده دختری از طریق آمیزش مشروع و زن شوهرنکرده که مفهوم عرفی آن همان احتمال اول است. (مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۵۳-۵۲)
- «رشیده» مؤنث رشید و در لغت به معنای صاحب رشد و عقل است (قرشی بنایی، ۱۴۱۲، ج ۳: ۱۰۱) و در اصطلاح فقه امامیه عبارت است از زنی که نسبت به مالش مصلح باشد و مقید به محافظت از مالش باشد؛ به گونه‌ای که مالش را بی‌جهت هدر نمی‌دهد. (سعدی، ۱۴۰۸: ۱۴۹-۱۴۸)
- «فقه» در لغت به معنای فهم و علم است (عبدالمنعم، ۱۴۱۹، ج ۳: ۴۹) و در اصطلاح فقها عبارت است از دانستن احکام شریعت از راه استدلال و برهان. (گرچی، ۱۳۷۷: ۷)
- «امامیه» برگرفته از کلیدواژه امام است که در لغت به معنای پیشوا و کسی است که از گفتار او پیروی می‌شود (ابن منظور، ۱۳۷۵، ج ۱۲: ۲۵) و «یاء» نسبت در آخر آن اضافه شده است؛ به معنای منسوب به امام و چون وصف برای «فرقه» است، مؤنث به کار می‌رود؛ یعنی فرقه امامیه به معنای گروهی که منتسب به امام هستند و در اصطلاح، امامیه عبارت است از کسانی که اعتقاد به امامت دوازده امام دارند.

- «عنوان اولی» و «عنوان ثانوی»؛ به وصف ثابت برای ذات اشیاء و موضوعات، صرف نظر از عوارض خارجی، عنوان اولی می گویند و در مقابل، عنوان ثانوی عبارت است از وصف ثابت برای موضوع به لحاظ عوارض خارج از ذات و طبیعت آن؛ از قبیل اضطرار و عسر و حرج. (مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، ۱۳۸۷، ج ۵: ۵۰۱)

موافقین شرطیت اذن ولی در ازدواج دختر باکره رشیده

در خصوص شرطیت و عدم شرطیت اذن ولی در ازدواج دختر باکره رشیده، اقوالی وجود دارد که می توان این اقوال را به دو دسته موافقین و مخالفین شرطیت اذن ولی تقسیم کرد که هر کدام نیز دارای زیر مجموعه هایی است که در این بخش به بررسی اقوال موافقین پرداخته می شود.

موافقین یا کسانی که اذن ولی را در ازدواج دختر باکره رشیده شرط می دانند، چند دسته اند:

- ولایت استقلالی انحصاری ولی؛ به گونه ای که اذن یا اجازه دختر، نقشی ندارد و شرط نیست.
- ولایت غیر استقلالی و انضمامی ولی؛ به گونه ای که هم اذن ولی و هم اذن دختر شرط باشد.
- شرطیت اذن ولی در ازدواج دائم.
- شرطیت اذن ولی در ازدواج موقت.

۱. ولایت استقلالی انحصاری ولی

یکی از اقوال مطرح در این مسأله، ولایت استقلالی انحصاری ولی در ازدواج دختر باکره رشیده است، به گونه ای که اذن دختر طبق این قول در صحت ازدواج شرط نیست و اگر ولی، دختر را به عقد کسی درآورد؛ حتی اگر دختر اذن ندهد نیز این عقد صحیح است که مهم ترین ادله این قول عبارت اند از منابع زیر:

- روایة محمد بن مسلم عن احدهما عليه السلام قال: «لا تستأمر الجارية اذا كانت بين أبيها، ليس لها مع الأب أمر»، و قال: «يستأمرها كل أحد ما عدا الأب»؛ (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۰، ج ۲۲: ۹۸)؛ از دختری که پدر و مادر دارد، نمی توان کسب تکلیف کرد؛

زیرا با وجود پدر، اختیاری ندارد و فرمود: هر کس که بخواهد دختری را شوهر دهد، باید از او اجازه بگیرد، جز پدر.

این روایت در مورد دختر بالغه وارد شده است به قرینه «لیس لها مع الأب امر»؛ چون دختر صغیره چه مع الأب و چه بدون أب اختیاری ندارد و از آن‌جا که در این روایت آمده است که «لیس لها مع الأب امر»، معلوم می‌شود مراد دختر بالغه است؛ اما این بالغه اعم است از باکره و غیر باکره، رشیده و غیر رشیده و از آن‌جا که در مورد غیر باکره (ثیب)، اتفاق نظر است بر این که او اختیار دارد، پس روایت در مورد آن حمل بر استحباب می‌شود و وقتی در غیر باکره روایت حمل بر استحباب شد، به ناچار در مورد باکره نیز حمل بر استحباب می‌گردد؛ چرا که حمل یک روایت هم بر وجوب و هم بر استحباب، امکان ندارد.

● روایة حمید بن زیاد، عن الحسن بن محمد بن سماعة، عن جعفر بن سماعة، عن أبان، عن فضل بن عبد الملك، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «لا تُستأمر الجارية التي بين أبيها إذا أراد أبوها أن يزوجه، هو أنظر لها، و أمّا الثيب، فإنها تُستأذن و أن كانت بين أبيها إذا أراد أن يزوجه»؛ (کلینی، ۱۳۶۷، ج ۵: ۳۹۴) هر گاه دختری که پدر و مادر دارد و پدرش بخواهد او را شوهر بدهد، نباید از دختر کسب تکلیف کند که پدرش به سرنوشت او بینا تر است، اما اگر زن بیوه باشد باید هنگام شوهر دادن از او کسب اجازه نمایند، هر چند تحت سرپرستی پدر و مادرش باشد.

این روایت موثقه دلالت بر این دارد که باکره رشیده اختیاری ندارد (ر.ک: مجلسی، ۱۳۶۳، ج ۲۹: ۱۲۹؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۴)؛ هر چند در این روایت فقط «أب» بیان شده، ولی می‌توان گفت که مراد از آن پدر و جد پدری است؛ چنان‌چه در روایات نیز «أب» بر جد پدری اطلاق شده است. البته در این روایت به طور صریح دختر باکره رشیده بیان نشده و حکم استقلال «أب» در امر ازدواج روی دختر غیر باکره رفته است که اعم است از دختر باکره بالغه رشیده

کنکاش شرطیت اذن ولی در ازدواج... ۳۱/

و دختر بالغه باکره غیر رشیده و دختر صغیره؛ ولی از آنجا که دختر باکره رشیده نیز شامل است، پس روایت ولایت استقلال ولی در مورد آن را ثابت می‌کند.

• روایة ابراهیم بن میمون، عن أبی عبدالله علیه السلام قال: «إذا كانت الجارية بین أبویها فلیس لها مع أبویها امر و إذا كانت قد تزوّجت لم یزوّجها إلا برضا منها»؛ (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۲۱: ۴۰۹) دختری که پدر و مادر دارد، با وجود پدر و مادر اختیاری ندارد؛ اما اگر قبلاً ازدواج کرده باشد، او را مگر با رضایت خودش تزویج نمی‌تواند کرد.

در این روایت صریحاً بیان شده است که دختر اختیاری ندارد و از قرینه «لیس مع أبویها امر» دانسته می‌شود مراد، دختر بالغه است؛ چون دختر صغیره چه با وجود ابوی و چه بدون آنها اختیاری ندارد، پس از این‌که این جمله را آورده است معلوم می‌شود که مراد از جاریه، دختر بالغه است که شامل باکره رشیده نیز می‌شود؛ ولی مشکل دلالی روایت این است که ظهور دارد در این‌که پدر و مادر هر دو بر چنین دختری ولایت دارند، در حالی که بالاجماع نزد امامیه، مادر ولایتی ندارد. بنابراین معلوم می‌گردد که این روایت تنها اشاره به نکته اخلاقی دارد که بهتر است که امر ازدواج به دست پدر و مادر باشد و مکروه است که از پدر و مادر اطاعت نکند (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۹: ۱۸۱) با این قرینه که در این روایت آمده است «كانت الجارية بین أبویها»؛ چون آنها نسبت به مصلحت دختر خود دانایتر هستند.

• روایة ابن ابی یعفور عن أبی عبدالله علیه السلام قال: «لا تنکح ذوات الآباء من الأبکار إلا باذن آبائهن»؛ (حر عاملی، ۱۴۲۹، ج ۲۰: ۲۷۷) دختران باکره را که پدر دارند، مگر با اذن پدران ایشان تزویج نکنید.

این روایت در نفی استقلال دختر است؛ (شیری زنجانی، ۱۳۸۳: ۳۹۸۳) البته روایت در عین این‌که ولایت پدر را می‌رساند، ولی دلیل بر استقلال پدر در امر ازدواج دختر نیست؛ چون ممکن است که روایت دال بر تشریک اذن بین ولی و دختر باشد.

- روایة الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام في الجارية يزوّجها أبوها بغير رضا منها، قال: «ليس لها مع أبيها امر اذا أنكحها جاز نكاحه وإن كانت كارهة»؛ (فاضل لنكراني، ۱۳۹۰، ج ۲۲: ۹۹-۹۸) برای دختر با وجود پدرش، اختیاری نیست و وقتی که پدرش او را به نكاح کسی در آورد، نكاح جایز است؛ هر چند دختر کراهت داشته باشد و راضی نباشد.

در این روایت تصریح به این نشده که مراد از جاریه، دختر بالغه است؛ ولی از این‌که در آن سائل قید «بغير رضا منها» را آورده، معلوم می‌شود که مراد از جاریه در این روایت دختر بالغه اعم از باکره رشیده و غیر رشیده است و بالغه ٲیبه بالاتفاق داخل در این روایت نیست؛ چون بالاتفاق کسی بر او ولایت ندارد. این روایت با این پیشفرض‌ها دلالت تام بر استقلال انحصاری پدر در امر نكاح دختر باکره رشیده دارد.

- روایة الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: سألته عن البكر اذا بلغت مبلغ النساء ألها مع أبيها امر؟ فقال: «ليس لها مع أبيها امر ما لم تثیب»؛ (حر عاملی، ۱۴۲۹، ج ۲۰: ۲۷۱) با وجود پدر برای او اختیاری نیست تا این‌که ٲیب نشود.

اگر فقره «اذا بلغت مبلغ النساء» دال بر رشد گرفته شود، روایت مختص به باکره رشیده خواهد بود که دلالت بر ولایت استقلالی انحصاری مربوط به «أب» است که البته صادق بر جد پدری نیز می‌باشد؛ ولی اگر این فقره دال بر رشد نباشد و غیر رشیده را نیز شامل شود، روایت با عموم خود باکره رشیده را شامل می‌شود و مدعا که استقلال انحصاری پدر است، ثابت می‌گردد.

- روایة عبید بن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال: «لا تستأمر الجارية في ذلك إذا كانت بين أبو يها فإذا كانت ٲیبا فهي أولى بنفسها»؛ (فیض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۲۱: ۴۳۶) در امر ازدواج از دختر در صورتی که پدر و مادر داشته باشد، کسب تکلیف نمی‌گردد؛ ولی اگر ٲیب باشد، دختر به نفس خود اولی است.

این روایت با عموم خود، باکره رشیده را شامل می‌گردد و دال بر ولایت استقلالی ولی است.

نتیجه آن که این که روایات در مجموع دلالت دارند بر این که ولی اذن استقلالی در امر ازدواج دختر باکره رشیده دارد؛ به گونه ای که اذن دختر، معتبر نیست.

۲. ولایت غیر استقلالی و انضمامی ولی

طبق این قول، ولی ولایت استقلالی بر دختر باکره رشیده ندارد؛ بلکه ولایت او انضمامی است به گونه ای که در صحت ازدواج، هم اذن ولی و هم اذن دختر باکره رشیده شرط است و تا زمانی که اذن هر دو نباشد، نکاح واقع شده صحیح نیست که ادله آن به شرح زیر است:

- استشار عبدالرحمن موسی بن جعفر علیه السلام فی تزویج ابنته لابن اخیه، فقال: «افعل و یکون ذالک برضاها، فإنّ لها فی نفسها نصیباً». قال: فاستشار خالد بن داود موسی بن جعفر علیه السلام فی تزویج ابنته علی بن جعفر فقال: «افعل و یکون ذلک برضاها فإنّ لها فی نفسها حظاً». (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۷: ۳۷۹؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۵)

این روایت موثق است و اعتبار آن مثل روایت صحیح است. (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱۲: ۲۸۰) در این روایت بیان شده که برای دختر حظ و نصیب در امر ازدواج است که حظ و نصیب با تشریک اذن ولی و دختر می سازد و از طرفی، مراد از دختر مسلماً دختر صغیره نیست؛ چرا که صغیره بالاتفاق نصیب و بهره ای از اختیار در امر ازدواج ندارد، لذا مراد از آن دختر بالغه است که شامل باکره رشیده و غیر رشیده می گردد.

- صحیح زرارہ و محمد بن مسلم از ابی جعفر علیه السلام: «لا ینقض النکاح الا الأب»؛ (طوسی، ۱۳۶۵، ج ۷: ۳۷۹؛ شبیری زنجانی، ۱۳۸۳: ۳۹۹۷) اگر دوشیزه ازدواج کند، غیر از پدر او کسی ولایت ندارد که ازدواج او را باطل نماید.

طبق این روایت تنها کسی که می تواند ازدواج دختر را باطل کند، «أب» است و از طرفی، چون طبق این روایت در صورت عدم ابطال عقد توسط «أب»، عقد صحیح است؛ پس معلوم می شود که دختر نیز سهمی در ازدواج دارد، لذا مستفاد از روایت این است که أب و دختر با هم در امر اذن ازدواج شریک هستند.

- اصالت الإحتیاط؛ در ابواب نکاح اصل احتیاط است، چون باب فروج و ولد است. احتیاط اقتضا دارد که هم اذن ولی و هم اذن باکره رشیده شرط باشد؛ اما اصالت الإحتیاط در این جا دلیل بوده و نمی‌تواند، چون در مقابل آن اصل «عدم ولایة احد علی احد» داریم. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۵)

نتیجه این که مستفاد از مجموع ادله، ولی و باکره رشیده با هم در امر ازدواج شریک هستند و در صحت ازدواج باید اذن هر دو باشد.

۳. شرطیت اذن ولی در ازدواج دائم

طبق این قول، دختر باکره رشیده در ازدواج دائم استقلال ندارد؛ بلکه اذن ولی شرط است. نهایت دلیل این قول، مکاتبه مهلب دلال است به شرح زیر: (ر.ک: نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۹: ۱۸۰)

أَنَّهُ كَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ امْرَأَةً كَانَتْ مَعِيَ فِي الدَّارِ ثُمَّ إِنِّي أَتَيْتُهَا زَوْجَتِي نَفْسَهَا وَأَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ إِنَّ أَبَاهَا زَوَّجَهَا مِنْ رَجُلٍ آخَرَ، فَمَا تَقُولُ؟ فَكُتِبَ: «التَّزْوِيجُ الدَّائِمُ لَا يَكُونُ إِلَّا بَوَلَى وَشَاهِدَيْنِ وَلَا يَكُونُ تَزْوِيجٌ مُتَعَةً بِبِكْرٍ اسْتَرَ عَلَى نَفْسِكَ وَانْتَمَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ»؛ (حر عاملی، ۱۴۲۹، ج ۲۱: ۳۴) زنی با من در خانه بود و او خود را به من تزویج کرد و خدا و ملائکه‌اش را بر آن گواه و شاهد گرفت، اما پدرش او را به مردی دیگری تزویج کرد. پس شما در این مورد چه می‌فرمایید؟ حضرت در جواب نوشت: ازدواج دائم مگر به واسطه ولی و حضور دو شاهد انجام نمی‌شود و تزویج موقت و متعه باکره صحیح نیست، بر خود مستور دار و پنهان کن. خدا به تو رحم کند.

در این مکاتبه، تزویج دائم بکر تنها توسط ولی دانسته شده است؛ ولی این روایت نمی‌تواند دلیل بر شرطیت اذن ولی در ازدواج دائم باشد؛ زیرا این روایت را عده‌ای حمل بر تقیه نموده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۶، ج ۱: ۴۰) و از طرفی در این روایت علاوه بر ولی، وجود دو شاهد شرط دانسته شده است؛ در حالی که حضور دو شاهد در هنگام عقد، واجب نیست، بلکه مستحب است.

کنکاش شرطیت اذن ولی در ازدواج... / ۳۵

نتیجه این که این قول در آثار فقهی مطرح شده است؛ ولی مستند معتبری ندارد و می توان مدعی شد بر خلاف اجماع است. (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۹: ۱۸۰)

۴. شرطیت اذن ولی در ازدواج موقت

این قول در مقابل قول قبلی قرار دارد که طبق آن اذن ولی در ازدواج موقت، شرط است. صاحب «جواهر» راجع به این قول چنین بیان نموده است:

لم نعرف قائله ولا وجهه سوى دعوى ظهور ما دلّ على إسقاط ولايتهما في الدائم؛ (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۹: ۱۸۰) قائل این قول و وجه این قول را نیافتم مگر ادعای ظهور ادله ای که دلالت بر اسقاط ولایت پدر و جد پدری در ازدواج دائم می کنند.

این ادله بعد از انقسام نکاح به دائم و موقت، ظهوری در اثبات ولایت در مورد نکاح موقت ندارند؛ هم چنین روایاتی در منابع روایی وجود دارد که دلالت بر استقلال دختر در خصوص عقد موقت می کند. (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۰، ج ۲۲: ۱۰۱)

در صحیح ابن مریم از امام صادق علیه السلام آمده است:

«العدراء التي لها أب لا تزوّج متعة إلّا بإذن أبيها»؛ (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۰، ج ۲۲: ۱۰۱) دختر باکره ای که پدر دارد، متعه ازدواج نباید کند مگر به اذن پدرش.

در عین حال، نهی در این روایت حمل بر کراهت می گردد به قرینه روایت ابن البختری. امام صادق علیه السلام در مورد مردی که باکره ای را به متعه تزویج کرده است، می فرماید:

«يكره للعيب على أهلها»؛ به خاطر عیب بر اهل و خانواده باکره مکروه است.

از تعلیل در این روایت استفاده می گردد که مراد از کراهت در این جا، کراهت در مقابل حرمت است؛ پس ازدواج موقت با دختر باکره طبق این روایت فقط مکروه است؛ لذا صحیح ابن ابی مریم دلیل بر شرطیت اذن ولی در ازدواج دختر باکره رشیده نمی گردد. بنابراین، این قول نیز دلیل قابل استنادی ندارد.

از مجموع ادله بیان شده از منظر موافقین، دو دسته از آراء قابل اعتبار است؛ ولایت استقلالی انحصاری ولی و ولایت غیر استقلالی و انضمامی ولی، دو دسته دیگر نیز قابل اعتبار و استناد نیست.

مخالفین شرطیت اذن ولی در ازدواج دختر باکره رشیده

مخالفین شرطیت اذن ولی در ازدواج دختر باکره رشیده چند دسته زیر هستند که ادله ایشان بررسی خواهد شد:

- اختیار استقلالی انحصاری دختر باکره رشیده
- عدم شرطیت اذن ولی در ازدواج دائم
- عدم شرطیت اذن ولی در ازدواج موقت

۱. استقلال باکره رشیده

در این قول، تنها اختیار امر ازدواج به دست باکره رشیده است و اذن و اجازه ولی نقشی ندارد و دختر می‌تواند با عدم رضایت ولی با کسی که می‌خواهد ازدواج کند که ادله آن به شرح زیر است:

- آیاتی که درباره زن شوهرمرده است: «وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجًا يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا فَعَلْنَ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ»؛ (بقره، آیه ۲۳۴) و کسانی از شما که می‌میرند و همسرانی به جای می‌گذارند، باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارند و چون عده سرآمد، در آن چه به شایستگی درباره خود انجام دهند، گناهی بر شما نیست.

همچنین آیه ۲۴۰ سوره بقره که راجع به زن شوهرمرده است و قریب به همین مضمون است که اطلاق این دو آیه، ثبیه و باکره را می‌گیرد؛ (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۲) چون ممکن است که این زن مدخول بها نشده باشد یا این که مدخول بها از دبر باشد نه قبل، البته در فرضی که مدخول بها شدن از قبل را برای زوال بکارت، شرط دانست.

- آیات طلاق که حق ازدواج زنان بعد از عده طلاق را تجویز می‌کنند: «وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ»؛ (بقره، آیه ۲۳۲) و چون زنان را طلاق دادید و عده آنان سرآمد، آنان را از ازدواج با شوهران [سابق ایشان] منع نکنید.

این آیه نیز با اطلاق خود، باکره را می‌گیرد و در آن نکاح به خود زن نسبت داده شده است؛ لذا از آن استقلال وی استفاده می‌گردد. استدلال به این آیات، منوط به دو مقدمه است:

- زنانی که از طرق غیر عادی مدخول بها باشند نیز عده دارند.
- منظور از باکره، غیر مزوجه نباشد؛ بلکه منظور این باشد که حالت قبلی در او محفوظ باشد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۲)

در عین این‌که بر این قول استدلال به این آیات شده است، ولی این استدلال تمام نیست؛ زیرا باید توجه داشت که در آیات ۲۳۴ و ۲۴۰ سوره بقره قیدی وجود دارد که با وجود آن بر فرضی که آیه شامل باکره گردد، استدلال به این آیات برای استقلال باکره رشیده درست نیست و آن عبارت است از قید «بالمعروف» و «من معروف» که معنای آن این است که چنین شخصی فقط می‌تواند ازدواجی که شناخته شده بوده و منکر نباشد، انجام دهد و ازدواج باکره بدون اذن ولی معلوم نیست که ازدواج معروف باشد. (شیری زنجانی، ۱۳۸۳: ۳۸۸۰) در آیه ۲۳۲ سوره بقره نیز بر فرض شمول باکره، نسبت دادن نکاح به خود وی، منافاتی ندارد با این‌که اذن ولی نیز شرط باشد.

- عن سعدان بن مسلم قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: «لا بأس بتزويج البكر اذا رضيت بغير اذن أبيها»؛ (حر عاملی، ۱۴۲۹، ج ۲: ۲۸۵)؛ باکی به تزویج باکره بدون اذن پدرش نیست، هر گاه راضی به ازدواج باشد.

راجع به سند این روایت بحث است؛ عده‌ای آن را معتبر می‌دانند؛ (بهبهانی، ۱۴۲۶، ج ۱: ۵۶۳) اما عده‌ای سند آن را ضعیف می‌دانند که بنابر ضعف سند نیز این ضعف قابل جبران است

به یکی از دو چیز: شهرت بین اصحاب و تضافر این احادیث (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۲) که طبق این روایت در ازدواج باکره، اذن پدر شرط نیست.

- عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «إذا كانت المرأة مالكة امرها تبيع وتشتري وتعتق وتشهد وتعطي من مالها ما شاءت فإن امرها جائز تزوج إن شاءت بغير اذن وليها وإن لم تكن كذلك فلا يجوز تزويجها إلا بأمر وليها»؛ (فيض کاشانی، ۱۴۰۶، ج ۲۱: ۴۳۲) اگر خانمی صاحب اختیار خود باشد که به خرید و فروش بپردازد و بردگان خود را آزاد کند و گواه معاملات دیگران باشد و بذل و بخشش کند، در مورد ازدواج نیز اراده او نافذ است و بدون اجازه ولی می‌تواند ازدواج کند. اگر بانویی در این حد صاحب اختیار و صاحب رشد نباشد، ازدواج بی‌اجازه ولی او نافذ نخواهد بود.

راجع به این روایت، عده‌ای قائل به ضعف سند آن شده‌اند و البته ضعف آن را قابل جبران می‌دانند مثل روایت قبلی؛ (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۳) اما عده‌ای قائل به اعتبار سند آن هستند. (بهبهانی، ۱۴۲۶، ج ۱: ۵۷۰) طبق این روایت، دختر باکره‌ای که رشیده شده باشد و استقلال مالی داشته باشد، برای ازدواج نیاز به اذن ولی ندارد.

- محمد بن علي بن الحسين باسناده عن الفضيل بن يسار و محمد بن مسلم و زرارة و برید بن معاوية کلّهم، عن أبي جعفر عليه السلام قال: «المرأة التي قد ملكت نفسها غير السفیهة ولا المولّی علیها تزويجها بغير ولیّ جایز»؛ (حر عاملی، ۱۴۲۹، ج ۲۰: ۲۶۷) زنی که از نظر مالی استقلال دارد، یعنی رشیده است و سفیه نیست و در غیر نکاح تحت الولاية نیست. چنین زنی تزویجش بدون اذن ولی، جایز است.

این صحیحه، «صحیحة الفضلاء» است که سندی قوی دارد؛ چون چهار نفر از بزرگان روایت، آن را روایت کرده‌اند. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۳) و در آن «غیر السفیهة ولا المولّی علیها» از اوصاف «المرأة التي قد ملكت نفسها» است و مراد از «ملکت نفسها ولا المولّی علیها»

کنکاش شرطیت اذن ولی در ازدواج... ۳۹/

استقلال مالی است و المرأة شامل باکره نیز می‌گردد و از «قد ملکت نفسها»، رشیده بودن استفاده می‌گردد؛ لذا در روایت تزویج بدون اذن ولی، جایز دانسته شده است.

• اصل عدم ولایة احد علی احد؛ اصل استقلال است و اگر کسی مدعی عدم استقلال شد باید دلیل بیاورد، چرا که خلاف اصل، دلیل می‌خواهد.

یک راه برای استدلال به این دلیل وجود دارد و آن عبارت است از رجوع به عمومات «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ». (مانده، آیه ۱) طبق عموم این آیه، هر عقدی که دختر باکره رشیده انعقاد کند، لازم الوفاء است؛ اما اگر ولی، عقدی برای دختر باکره بست، لازم الوفاء نیست؛ به عبارت دیگر «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی «أَوْفُوا بِعُقُودِكُمْ». پس حریت انسان با عمومات «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» درست می‌شود. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۲)

• یکی از دلایل اقامه شده بر استقلال باکره رشیده، اجماع است. (نراقی، ۱۴۱۹، ج ۱۶: ۱۰۵)

در مجموع و با مراجعه به ادله، این نتیجه حاصل می‌آید که یکی از اقوال مستند در مسئله ازدواج باکره رشیده، استقلال انحصاری باکره رشیده است؛ به گونه‌ای که اذن ولی شرطیت ندارد.

۲. عدم شرطیت اذن ولی در ازدواج دائم

طبق این قول، برای صحت ازدواج موقت، اذن ولی شرط است؛ اما در نکاح دائم، باکره رشیده می‌تواند بدون اذن ولی، نکاح را واقع کند. نهایت دلیل بر این قول عبارت است از ادله‌ای که بر استقلال انحصاری باکره رشیده در قول اول مخالفین بیان شد، به این بیان که در این ادله نکاح و ازدواج، انصراف به ازدواج دائم دارد و شامل ازدواج موقت نمی‌گردد.

هم‌چنین مفهوم صحیحه ابن مریم که در آن فقط در متعه اذن ولی شرط دانسته شد، مفهوم آن این است که در ازدواج دائم اذن ولی شرط نیست؛ ولی حق این است که هیچ‌یک از این‌ها دلیل بر این قول نیست؛ اما انصراف ادله طبق دلیل اول به ازدواج دائم مورد قبول نیست، چون در آن

ادله لفظ ازدواج به طور مطلق به کار رفته که شامل هر دو قسم دائم و موقت می‌گردد و دلیل بر انصراف به ازدواج دائم نیست.

از طرف دیگر، استدلال به مفهوم صحیحه ابن مریم نیز تمام نیست؛ چون اولاً استدلال به صحیحه در مورد ازدواج موقت، تمام نیست و ثانیاً ذکر شرطیت اذن ولی در ازدواج موقت در این روایت منافات با شرطیت اذن ولی در ازدواج دائم ندارد؛ چون اثبات شیء نفی ما عدا نمی‌کند که بیان شود چون اذن ولی در ازدواج موقت شرط است، پس در ازدواج دائم شرط نیست. پس این قول نیز تمام نیست. علاوه بر آنچه بیان شد، قائل این قول نیز معلوم نیست.

۳. عدم شرطیت اذن ولی در ازدواج موقت

طبق این قول، در ازدواج دائم باکره رشیده اذن ولی شرط است؛ اما در ازدواج موقت، اذن ولی شرط نیست. نهایت دلیل این تفصیل مکاتبه مهلب دلال بود که در ازدواج دائم، باکره رشیده اذن ولی را شرط می‌دانست و در آن ازدواج موقت با باکره، باطل دانسته شده بود؛ لذا دلیل بر عدم شرطیت اذن ولی در ازدواج موقت بنابر نظر مجوزین متعه باکره نمی‌شود.

اگر گفته شود از این روایت استفاده می‌گردد که فقط در ازدواج دائم باکره رشیده اذن ولی شرط است؛ اما در ازدواج موقت بنابر جواز آن در مورد باکره، شرط نیست، احتمال استدلال است؛ ولی مسلم است که این استدلالی بلادلیل است. گذشته از این که راجع به روایت گفته شد که حتی دلالت بر وجوب شرطیت اذن ولی در ازدواج دائم نیز نمی‌کند. بنابراین، این قول نیز تمام نیست؛ چون دلیلی ندارد.

تعارض میان ادله و ضرورت رجوع به مرجحات

از مجموع اقوال موافقین و مخالفین شرطیت اذن ولی در ازدواج باکره رشیده، سه قول استقلال انحصاری باکره، استقلال انحصاری ولی و تشریک ولی و باکره از اقوال معتبر و دارای دلیل بودند؛ در عین حال، میان ادله این اقوال تعارض وجود دارد و جمع دلالی بین این سه دسته دلیل نیز ممکن نیست که نشان می‌دهد باید سراغ مرجحات رفت.

در یک دسته‌بندی کلی، لازم به طرح بحث عنوان اولی و ثانوی است به این شرح: شهرت و مطابقت با کتاب بیشتر مؤید قول به استقلال انحصاری باکره مبنی بر عدم شرطیت اذن ولی است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۱۵) لذا با رفتن سراغ مرجحات، به ناچار باید استقلال انحصاری باکره را پذیرفت. البته این از نظر عنوان اولی است که باکره رشیده مستقل است و اذن ولی شرط نیست.

در نقطه دیگر و از منظر عنوان ثانوی، در صورتی قول به استقلال انحصاری باکره مبنی بر عدم ولایت ولی مدنظر قرار می‌گیرد که در زمان حاضر و با توجه به عناوین ثانویه، این قول لوازم و مشکلاتی را در پی دارد؛ نظیر ذهاب البکاره، به خطر افتادن آینده ازدواج دائم دختر، به طلاق کشیده شدن ازدواج دائم بعد از ازدواج موقت و امثال آن در ازدواج موقت و فریب خوردن دختر، تصمیم بر اساس عشق‌های کاذب و امثال آن در ازدواج دائم که حکم به این قول را مشکل می‌کند؛ لذا برای جلوگیری از این لوازم و مشکلات متعدد باید قائل به تشریک شرطیت اذن ولی و باکره در عرض هم شد. (همان: ۱۶)

به خاطر توجه به عنوان ثانوی یا همان عوارض است که صاحب «جواهر» معتقد است: مستحب است دختر استقلال به رأی نکند و ممکن است در بعضی از شرایط حتی استقلال به رأی دختر به خاطر عوارض، حرام باشد. (نجفی، ۱۹۸۱، ج ۲۹: ۱۸۳)

هم‌چنین امام خمینی م با توجه به عنوان ثانوی، حکم به احتیاطی بودن تشریک نموده و فرموده است: والأحوط الاستئذان منهما؛ احوط اذن گرفتن از ولی و دختر باکره رشیده است. (امام خمینی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۲۵۴)

در نتیجه با نظر به عنوان ثانوی، شرطیت ضمنی اذن ولی در ازدواج دختر باکره رشیده، موجه است.

طولی بودن یا عرضی بودن ولایت پدر و جد پدری در صورت شرطیت اذن ولی

ولایت پدر و جد پدری بر باکره رشیده نظیر ولایت آن‌ها بر صغیر و صغیره است؛ بدین معنی که ولایت آن‌ها در عرض هم و مستقل از یکدیگر است و این‌گونه نیست که ولایت جد در طول ولایت پدر و منوط به ممات پدر باشد.

به تعبیر دیگر، ولایت جد، ولایت استقلالی است و در عرض ولایت پدر قرار دارد؛ به این معنی که با وجود پدر اگر او ازدواج نوه باکره خود را اجازه دهد، نکاح واقع شده صحیح است و دلیل آن روایاتی است که بیان نموده اگر بین ولایت آب و جد تعارض شود، جد مقدم است و مفهومش این است که هر کدام از جد و پدر ولایت مستقلة دارند؛ چون تعارض فرع بر این است که ولایت هر دو در عرض هم، مسلم باشد. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴، ج ۲: ۲۷)

حکم عقد دختر باکره رشیده بدون اذن ولی در صورت شرطیت اذن ولی

از آن‌جا که ضابطه عقد فضولی، عقدی است که مأذون از جانب شارع یا از طرف کسی که اذن عقد به دست اوست، نباشد؛ (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۰، ج ۲: ۱۱۷) اگر باکره رشیده نکاح را بدون اذن ولی منعقد کرد، این نکاح فضولی خواهد بود؛ چون در آن اذن ولی که یکی از کسانی است که ضمننا و جزئاً اذن ولی به دست اوست، نیست و این نکاح فضولی صحیح است؛ البته صحت آن توقیفیه است نه فعلیه؛ یعنی موقوف به اجازه ولی است و با اجازه ولی صحت فعلیه پیدا می‌کند.

بیان این نکته لازم است که دلیل بر صحت نکاح فضولی، شمول عموم آیه «اوفوا بالعقود» و روایات دال بر صحت نکاح عبد بدون اذن مولا بعد از اجازه مولا در عقیب عقد نکاح است.

نتیجه‌گیری

با توجه به عنوان اولی، اذن ولی در ازدواج دختر باکره رشیده شرط نیست و باکره رشیده می‌تواند بدون اذن ولی، نکاح موقت یا دائم را واقع کند؛ اما با نظر به عنوان ثانوی و اثرات سوء استقلال انحصاری باکره رشیده در امر ازدواج، اذن ولی در کنار اذن باکره رشیده شرطیت دارد؛

به گونه‌ای که برای صحت نکاح، اذن ولی و باکره رشیده هر دو نیاز است؛ به نحوی که اگر دختر بدون اذن ولی و یا ولی بدون اذن دختر عقد نکاح را واقع کند، عقد نکاح فضولی خواهد بود و صحت فعلیه آن موقوف به اجازه دیگری است.

هم‌چنین، ولایت پدر و جد پدری در عرض هم است و نه در طول هم و اگر دختر باکره رشیده بدون اذن ولی در صورت شرطیت اذن ولی، عقد نکاحی را منعقد کند، نکاح فضولی بوده و صحت آن متوقف به اجازه ولی است.

فهرست منابع

قرآن کریم.

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۳۷۵). لسان العرب. بیروت: دار بیروت.
۲. امام خمینی، سید روح الله (۱۳۶۳). تحریر الوسیلة. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۳. بهبهانی، محمد باقر (۱۴۲۶). حاشیة الوافی. قم: مؤسسه العلامة البهبهانی.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۲۹). تفصیل وسائل الشیعة. چاپ ۳. بیروت: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۵. سعدی، ابو حبيب (۱۴۰۸). القاموس الفقهي لغة و اصطلاحا. چاپ ۲. دمشق: دار الفكر.
۶. شبیری زنجانی، سید موسی (۱۳۸۳). کتاب نکاح: تقریرات درس آیت الله شبیری زنجانی. قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز.
۷. طوسی، محمد بن حسن (۱۳۶۵). تهذیب الأحکام. تهران: دار الکتب الإسلامية.
۸. عاملی، یاسین عیسی (۱۴۱۳). الإصطلاحات الفقهية في الرسائل العملية. بیروت: دار البلاغة.
۹. عبدالمنعم، محمود عبدالرحمن (۱۴۱۹). معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهية. قاهره: دار الفضيلة.
۱۰. فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۹۰). تفصیل الشریعة في شرح تحریر الوسیلة للإمام الخمينی. تهران: انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
۱۱. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی (۱۴۰۶). الوافی. اصفهان: مکتبه الإمام أميرالمؤمنين علي عليه السلام العامه.
۱۲. قرشی بنایی، علی اکبر (۱۴۱۲). قاموس قرآن. چاپ ۶. تهران: دار الکتب الإسلامية.
۱۳. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۷). الکافی. چاپ ۳. تهران: دار الکتب الإسلامية.

۱۴. گرجی، ابوالقاسم (۱۳۷۷). تاریخ فقه و فقهاء. تهران: انتشارات سمت.
۱۵. مجلسی، محمد باقر (۱۳۶۳). مرآة العقول. تهران: دار الکتب الإسلامية.
۱۶. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۶). ملاذ الأخیار. قم: مکتبة آية الله نجفی مرعشی.
۱۷. مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۴). کتاب النکاح. قم: مدرسه الإمام علی بن ابی طالب علیه السلام.
۱۸. مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی (۱۳۸۷). فرهنگ فقه فارسی. قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۱۹. نجفی، محمد حسن (۱۹۸۱). جواهر الکلام فی شرح شرایع الإسلام. چاپ ۷. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۰. نراقی، احمد بن محمد (۱۴۱۹). مستند الشیعة فی احکام الشریعة. مشهد: مؤسسه آل البيت علیه السلام.
۲۱. هاشمی شاهرودی، سید محمود (۱۳۹۵). فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیه السلام. قم: مؤسسه دایرة المعارف فقه اسلامی.